

فصل دوم

علم و فرهنگ

کربنی هنر، زار و خوار است و مست

به فرهنگ باشد روان، تندرست

شاهنامه‌ی فردوسی



خردمندی

دو کس رنج بی‌هوده بردند و سعی بی‌فایده کردند: یکی آن که اندوخت و نخورد و دیگر آن که آموخت و نگردد.

علم چندان که بیش‌تر خوانی چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند چارپایی بر او کتابی چند
آن‌هی مغز را چه علم و خبر که بر او هیزم است یا دفتر

*

علم از بهر دین پروردن است نه از بهر دنیا خوردن.

*

ملک از خردمندان جمال گیرد و دین از پرهیزکاران کمال یابد.

*

هر که در حال توانایی نیکویی نکند، در وقت ناتوانی سختی بیند. نادان را به از خموشی نیست و اگر این مصلحت بدانستی، نادان بودی.

*

هر که با دانای‌تر از خود جدل کند تا بداند که داناست، بداند که نادان است.

*

یکی را از حکما شنیدم که می‌گفت: «هرگز کسی به جمل خویش اقرار نکرده است مگر آن کسی

که چون دیگری در سخن باشد، هم‌چنان تمام ناکفته، سخن آغاز کند.»

سخن را سراسر است ای خردمند و بن
میاور سخن در میان سخن
خداوند تدبیر و فرهنگ و هوش
نگوید سخن تا نیند خوش
گلستان سعدی

* * *

دریای خرد

۱ به گیتی بهتر از دانشوری نیست
به جز دانش به گیتی مهمتری نیست
سری سخت و دلی ستوار باید
که کار دین و دانش سرسری نیست
ز دانشور سخن باور توان کرد
که نادان هر چه گوید باوری نیست
به نادان داورى بردن نشاید
که جز دانش به گیتی داورى نیست
۵ ز دریای خرد گوهر توان جست
که دریایی بدان پهناوری نیست
ز نادانی سوی یزدان پناهم
که نادانی به جز بدگوهری نیست
به راه دانش ای مرد خردمند
زیانی برتر از تن‌پروری نیست

میرزا حبیب خراسانی

- ۱- شاعر معتقد است دانش همه‌ی اختلافات و دعواها را حل می‌کند. در کدام بیت به این نکته اشاره شده است؟
- ۲- چرا شاعر، خرد را به دریا مانند کرده است؟
- ۳- چه راه‌هایی برای دستیابی به دانش و پرورش اندیشه پیشنهاد می‌کنید؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی



نکته‌ی اول

به این کلمه‌ها توجه کنید :

- | | |
|--|--|
| <p>افسونگر ← افسون + گر</p> <p>نادان ← نا + دان</p> <p>نادانی ← نا + دان + ی</p> | <p>دانش ← دان + ش</p> <p>دانشور ← دان + ش + ور</p> <p>خردمند ← خرد + مند</p> |
|--|--|

پیشوند	پایه	پسونده ۱	پسونده ۲
-	دان	ش	-
	دان	ش	ور
نا	دان	-	-
نا	دان	ی	
-	خرد	-	-
-	خرد	مند	
با	خرد	-	-

همان‌طور که سال‌های پیش خواندیم، کلمه‌ها یا **ساده‌اند** یا **غیر ساده**؛ مثلاً واژه‌های «باغ» و «صحرا» ساده‌اند و کلمه‌های «افسونگر» و «آزاده» غیر ساده.

کلمه‌های ساده یک جزء دارند و واژه‌های غیر ساده از دو یا چند جزء تشکیل شده‌اند. در جدول صفحه‌ی قبل، کدام واژه ساده و کدام غیر ساده است؟

می‌بینید که در کلمه‌های غیر ساده، یک یا چند جزء به پایه افزوده شده است. به این افزوده‌ها **وند** می‌گویند. وندها اگر در ابتدای پایه بیایند، **پیشوند** نام دارند و اگر در آخر آن اضافه شود، **پسوند** نامیده می‌شوند.

نکته‌ی دوم

همه‌ی بیت‌های یک شعر از نظر زیبایی و تأثیرگذاری به یک اندازه نیستند. بعضی از بیت‌ها خیلی ساده و سریع بر دل می‌نشینند و بر زبان جاری می‌شوند. به بهترین بیت در غزل **بیت الغزل** و در شعرهای دیگر **شاه‌بیت** می‌گویند.

آیا می‌توانید شاه‌بیت شعری را که خوانده‌اید، مشخص کنید.

کار گروهی



۱- درباره‌ی یکی از شخصیت‌های علمی منطقه‌ی خود که با رنج و سختی به مراتب بالای علمی رسیده است، گفت‌وگو کنید.

۲- رابطه‌ی این شعر و درس را از نظر معنایی بررسی کنید.

چهار چیز مرآزه را ز عشم بخرد
هر آن که ایزدش این هر چهار روزی کرد
تن در دست و خوی نیک و نام نیک و خرد
سزد که شاد زید جاودان و غم نخورد
رودکی

۳- برخورد و گفت‌وگوی یک فرد دانا و یک فرد نادان را به صورت نمایش در کلاس اجرا کنید.

۱- با واژه‌های زیر جمله بسازید.

خردمند	پیغمبر
مهتر	دانشور
	گوهر

۲- واژگان غیر ساده‌ی درس را در جدول زیر قرار دهید.

پیشوند	پایه	پسونند
با	سواد	ی

۳- غزلی از «حافظ» را انتخاب کنید و بنویسید، سپس «بیت الغزل» آن را مشخص کنید.

۴- بیت زیر را توضیح دهید.

ز دریای خرد گوهر توان جست که دریایی بدان پهناوری نیست

۵- انشا :

– مطالب زائد را از نوشته حذف کنید و از تکرار بیهوده پرهیز نمایید.

– از مثل‌ها و حکایات در نوشته‌ی خود به تناسب موضوع استفاده کنید.

آداب و فرهنگ ایرانیان

ش و اخلاق

ایرانیان دارای هوش و استعداد فکری خوبی هستند. آن‌ها در فراگرفتن امور فنی و هنری و هرگونه علوم استعداد و قابلیت فراوان دارند؛ نرم و انعطاف‌پذیر، نجیب، با ادب، پرازرم و خوش رو هستند و بر این اعتقادند که هر چه خدا خواهد، همان می‌شود.

ایرانیان کم‌تر با هم جنگ و ستیز و آویز می‌کنند و اگر به سببی با هم به جدال برخیزند، خشم و غضبشان زود فرو می‌نشیند؛ دیگر این که هنگام مجادله‌ی لفظی هر چند خشمگین شوند، هرگز نام پاک خدا را به زشتی نمی‌برند.

ایرانیان، با ادب‌ترین افراد مشرق زمین و نرم‌خوترین و خوش‌خلق‌ترین مردم جهان‌اند. هنگام ورود یا خروج از محلی به هم تعارف می‌کنند؛ در موارد دیگر نیز تعارف را از یاد نمی‌برند. رسم ایرانیان بر این است که در همه‌ی عیده‌ها و سوگواری‌ها با آداب تمام به دیدار بزرگان می‌روند و از آن پس، بزرگ‌ترها به بازدید کوچک‌ترها می‌روند.

جوانان ایرانی هنگامی که وارد اجتماع می‌شوند، افرادی عاقل، هوشمند، درست‌کار،



با ادب، کم گو، متین و در گفتار و کردار، پاک و هنرمندند.
در ایران، نشستن در مجالس آداب خاصی دارد. در حضور کسانی که احترامشان واجب و لازم است، زنان را به زمین می زنند و موقر و متین می نشینند. آیین سخن گفتن آن ها بسیار دل نشین، ملایم، مهربان و مردمی است. در وقت پذیرایی به کسی که به دیدارشان آمده، با کشاده روی و لبخندی نوازشگر می گویند: «خوش آمدی، صفا آوردی».

من دگر بار می گویم بی تردید ایرانیان مهرورزترین و خون گرم ترین و با صفا ترین ملت های سراسر گیتی هستند. حرکات و رفتارشان همه زیبا و شایسته و پسندیده است. سخن، پرداخته و سخنة و سنجیده می گویند. ناشدنی است سخنی بر زبان آورند که موجب رنجش و ملال کسی شود و اگر ناچار شوند، خبر بدی به کسی بدهند، تلخی و ناهمواری آن را با آوردن کلمات و عبارات دل نشین و شیرین می گاهند.

القاب و عناوینی که ایرانیان در اقسام نامه نگاری به کار می برند، بسیار با دامن تر و سنجیده تر از جملات و کلماتی است که در تعارفات زبانی در میان می آورند. از جمله آداب سخن گفتن ایرانیان این است که چه از زبان خود یا دیگران سخن گویند، همیشه ضمیر سوم شخص به کار می برند.

آنان که دارایی بسیار دارند، به ساختن بناهای عام المنفعه از قبیل مدرسه برای سکونت و تحصیل طلاب علوم دینی و کاروان سرا، پل، مسجد و وقف منابع درآمدی که از محل آن صدقه داده شود، اقدام می کنند. ایرانیان بنای این گونه آثار را ثواب آخرت می گویند و بر این اعتقادند که ثوابش پر دوام است.

مردمان این سرزمین مانند دیگر مسلمانان، اسامی فرزندان خود را اغلب، از نام های ائمه و اولیا و اوصیای دین خود یا ادیان دیگر یا عناوینی که ییا نگر تقوا و فضیلت باشد، انتخاب می کنند. یکی از ویژگی های فکری و فرهنگی مردم ایران زمین این است که چکیده و عصاره ی

اندیشه‌های بلند خود را در جملات کوتاه و زیبایی که اصطلاحاً «کلمات قصار» نامیده می‌شود، می‌گنجاند تا هم گفتش آسان‌تر و هموارتر باشد و هم در ذهن‌ها بهتر بنشیند. به این جمله‌های نغز و دل‌آویز، «امثال و حکم» هم می‌گویند و این است نمونه‌هایی از امثال و حکم:

- دشمن دانا از دوست نادان بهتر است.

- عاقل همیشه عاقبت اندیش است.

- سیه بخت کسی است که هیچ هنر ندارد و سیه روزتر از او هنرمندی است که هنرهای خود را به کار نمی‌بندد.

- صبر تلخ است اما برش شیرین است.

- چشمه‌ای که از آن آب پاک نوشیده‌اند، به گل، تیره و آلوده نکنند.

ورزش

جوانان ایرانی، تا هجده، بیست سالگی در محضر استادان به آموختن دانش و ادب می‌پردازند و از آن پس به ورزش روی می‌آورند. این ورزش‌ها عبارت‌اند از: تیراندازی، شمشیربازی، سوارکاری و کشتی که یکی از ورزش‌های مهم است.

معماری

غالب خانه‌های ایران یک طبقه است. پوشش سقف همگی بناها به شکل گنبد است؛ چون بناهای ایران همه در ساختن گنبد به راستی مهارت تمام دارند.

نقاشی رایج‌ترین زینت اتاق‌ها و تالارهاست. پیکر سازی و سنگ تراشی به ندرت دیده می‌شود. در صحن تمام خانه‌ها، حوض آب هست.

پنجره‌های اتاق‌های عامه‌ی مردم از چوب چار ساخته می‌شود اما پنجره‌های خانه‌ی اعیان درهای مشبکی است که در هر شبکه‌اش، شیشه‌های کوچک رنگی که از اجتماع آن‌ها، نقش زیبایی پدید می‌آید، تعبیه شده است.

باغ

گلزارها و بوستان‌های ایران محدود و منحصر به باغ‌هایی است که خیابان‌هایی آن‌ها را به قطعاتی تقسیم کرده است. بر دو سوی آن خیابان‌ها، درختان چنار غرس شده و حوض‌هایی متناسب با کوچکی یا بزرگی باغ در آن ساخته شده است. فواصل میان قطعات باغ، مستور از انواع درختان میوه و اقسام گل است و هر چند، نظم و آرایشی درست ندارند، نشان سرسبزی و خرمی باغ به شمار می‌آیند.

ایرانیان در بهاران، خاصه هنگام عید تلی و باستانی نوروز، ظرف‌هایی پوشیده از سبزه درست می‌کنند که مشاهده‌ی آن چشم را نیرو و دل را نشاط می‌بخشد.

کشاورزی

قلمرو ایران چندان وسیع و گسترده دامن است که به یک سوتابستان و دگر سوزمستان



است. بنابراین، اگر بگوییم در جایی از این سرزمین تخم می افشانند و در جایی دیگر درو می کنند، مایه شگفتی و ناباوری نخواهد بود.

زمین های مزروع، از چهار منبع آبیاری می گردد. دو منشأ آب هایی است که در سطح زمین جریان دارد و آن شامل آب های چشمه ساران و رودخانه ها است و دو دیگر از آب های منابع زیرزمینی مشتمل بر آب چاه ها و کاریزها. به اعتقاد من در سراسر روی زمین، هیچ قومی در شناختن منابع آب های زیرزمینی و بالا آوردن آب ها از اعماق زمین، به قدر ایرانیان مهارت و بصیرت ندارد.

سفرنامه ی شاردن

- ۱- چهار ویژگی اخلاق ایرانیان را از نظر «شاردن» توضیح دهید.
- ۲- این روایت پیامبر با کدام قسمت درس ارتباط دارد :
«عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَاحَةَ وَ الرَّمَايَةَ وَ رُكُوبَ الْخَيْلِ» : به فرزندان‌تان سنا، تیراندازی و سوارکاری بیاموزید.
- ۳- شیوه‌ی معماری و کشاورزی امروز ایران را با روزگار صفویه مقایسه کنید.
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی

نکته‌ی اول

- ما ایران را دوست داریم.
- مسلمانان، نام فرزندان خود را از اسامی پیامبران و ائمه (ع) انتخاب می‌کنند.
- در جمله‌های بالا، قسمت‌های مشخص شده، **مفعول** نامیده می‌شوند. مفعول یکی از اجزای جمله است که معمولاً با حرف نشانه‌ی «را» همراه است. گاه حرف نشانه‌ی «را» در جمله نمی‌آید اما می‌توانیم آن را پس از مفعول بیاوریم :
- کتاب خریدم ← کتاب را خریدم
- همان‌گونه که می‌بینید، مفعول جزئی از گزاره است.

گزاره		نهاد	
فعل	نشانه‌ی مفعول	مفعول	
می‌شکند	را	نهال درختان	طوفان
می‌خوانند	-	قرآن	دانش‌آموزانِ خوب

نکته‌ی دوم

یکی از زیبایی‌ها و هنرهای ادبی، کوتاه گفتن و کوتاه نوشتن است. جملات کوتاه و پرمعنی را **کلمات قصار** می‌گویند. کلمات قصار، فشرده و خلاصه‌ی افکار و اندیشه‌های بلند هستند. در زبان فارسی، به برخی از این کلمات قصار، **امثال و حکم** نیز می‌گویند.

امثال و حکم، جمله‌ها یا بیت‌هایی هستند که مردم در سخنان خود به کار می‌برند. حرف‌های فراوانی را در چند کلمه، بیان می‌کنند. این جمله‌های کوتاه، بسیار تأثیر گذارند و به راحتی در ذهن ماندگار می‌شوند.

برای نمونه، وقتی می‌خواهیم کسی را به صبر و شکیبایی دعوت کنیم و بگوییم تحمل سختی‌ها، شیرینی و آسانی را در آینده به ارمغان می‌آورد، می‌گوییم:

«گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی».

یا این بیت را می‌خوانیم:

صبر و نظر هر دو دوشان قدیم اند بر اثر صبر، نوبت نظر آید

کار گروهی



- ۱- درباره‌ی دیگر ویژگی‌های اخلاقی، رفتاری و ... ایرانیان که در این نوشته ذکر نشده‌است، گفت‌وگو کنید.
- ۲- درباره‌ی ورزش‌های سنتی یا بازی‌های محلی منطقه‌ی زندگی خود، گفت‌وگو کنید.
- ۳- درباره‌ی «کلمات قصار» و «امثال و حکم» و تأثیر و کاربرد آن‌ها گفت‌وگو کنید.

۱- با واژه‌ها و ترکیب‌های زیر، جمله بسازید.

انعطاف‌پذیری	لطیفه‌پرداز
نرم‌خو	ملایم‌طبع
موقّر	امثال و حکم

۲- متن را با تبدیل ضمیر «من» به «او» بازنویسی کنید.

من با خویش عهد بسته‌ام هر روز کتاب تازه‌ای بخوانم. نکته‌ی تازه‌ای کشف کنم و ذهن و اندیشه‌ام را در افق‌های دور پرواز دهم.

من نمی‌خواهم و نمی‌گذارم؛ یأس، قدم در قلبم بگذارد. امید چراغ زندگی من است.

۳- برای موضوعات زیر کلمات قصار یا امثال و حکم پیدا کنید.

دوست
امیدواری

نیکوکاری

۴- جدول زیر را با توجه به جمله‌ها کامل کنید.

- باد، گرد و غبار آورد.

- زمستان، کوله بارش را بر زمین می‌گذارد.

گزاره			نهاد
فعل	متمم	نشانه‌ی مفعول	مفعول

۵- هر یک از امثال و حکم زیر را در یک بند، توضیح دهید.

- کلم گوی و گزیده گوی چون در / تا ز اندک تو جهان شود پر

نظامی

- هر که با حق در افتاد، بر افتاد.

۶- املا :

- «هور» به معنای خورشید و «حور» به معنای زیبارویان بهشتی است. شکل درست املاي این

دو واژه را باید با استفاده از معنای آن‌ها در جمله فهمید.

- در املاي کلمات، تأکید بر شکل نوشتاری متن کتاب درسی است.

فروغ دانایی

۱. انیس کنج تنهایی کتاب است
 بود بی مزد و منت اوستادی
 درونش همچو غنچه از ورق پر
 به تقریر لطایف لب کشاید
 ۵ گمی اسرار قرآن باز گوید
 گمی از رفتگان تاریخ خواند
 به هر یک زین مقاصد چون نهی گوش

فروغ صبح دانایی کتاب است
 زدانش بخت هر دم مرادی
 به قیمت هر ورق زان یک طبق در
 هزاران گوهر معنی نماید
 که از قول پیمبر راز گوید
 که از آینده اخبارت رساند
 مکن از مقصد اصلی فراموش

جامی



- ۱- در این شعر، کتاب به چه چیزهایی تشبیه شده است؟
- ۲- شاعر در توصیف کتاب، به چه نوع کتاب‌هایی اشاره کرده است؟
- ۳- منظور شاعر در آخرین بیت که می‌گوید: «وقتی کتاب می‌خوانی، مقصد اصلی را فراموش نکن» چیست؟
- ۴-

دانش‌های زبانی و ادبی

نکته‌ی اوّل

در سال‌های پیش با جمع‌بستن کلمه‌ها آشنا شدیم. اکنون به واژه‌های زیر توجه کنید: اخبار، لطایف، اسرار، مقاصد، رفتگان، هزاران. آیا می‌توانید مفرد آن‌ها را بگویید؟
نشانه‌های جمع که در فارسی به کار می‌روند، عبارت‌اند از: ها، ان، ات و ...

کتاب کتاب‌ها

جانور جانوران

تقریر تقریرات

نوع دیگری از جمع در فارسی وجود دارد که از زبان عربی به فارسی راه یافته است. به این نوع جمع‌ها، جمع مکسر می‌گویند؛ مانند:

معدن معادن

کتاب کتب

علم علوم

کدام یک از کلمه‌های درس، جمع مکسر است؟

آیا می‌توانید تفاوت جمع مکسر را با جمع‌های دیگر بیان کنید؟

نکته‌ی دوم

در شعری که خواندید، شاعر «کتاب» را به چه چیزهایی تشبیه کرده است؟ همان‌طور که می‌بینید، شاعر برای بهتر شناساندن کتاب و زیبا کردن سخن خود، کتاب را به چیزهای مختلفی تشبیه کرده است. یک بار گفته است: «بُود بی‌مزد و منت اوستادی» و بار دیگر گفته است: «درویش همچو غنچه از ورق پُر». همان‌گونه که در سال‌های پیش خواندید، هر تشبیه از قسمت‌هایی تشکیل می‌شود. اکنون اندکی دقیق‌تر و گسترده‌تر موضوع تشبیه را در این شعر بررسی می‌کنیم:

شاعر می‌گوید: کتاب همچون غنچه‌ای پر از برگ است.

با اندکی دقت در می‌یابیم که هر تشبیه چهار قسمت یا رکن دارد.

۱- رکن اول «کتاب» است که به چیزی شبیه شده است.

۲- رکن دوم «غنچه» است که کتاب را به آن تشبیه کرده‌ایم.

۳- رکن سوم شباهتی است که بین این دو وجود دارد.

آیا می‌دانید شباهت آن‌ها در چیست؟

۴- رکن چهارم، کلمه‌ای است که تشبیه کتاب به غنچه را برقرار می‌سازد. در مثال بالا

«همچون» این نقش را دارد.

گاهی اوقات شاعر رکن سوم و چهارم را حذف می‌کند.

کار گروهی



۱- جایگاه کتاب را در دنیای امروز با در نظر گرفتن پدیده‌های جدیدی مانند رایانه و رسانه‌های جمعی در گروه بحث و بررسی کنید.

۲- ارکان تشبیه‌های زیر را در گروه بررسی کنید.

- زندگی مثل دریاست؛ گاه آرام، گاه توفانی.

- غنچه هم گفت کرچه دلتکم مثل لجنه باز خواهمش

۳- درباره‌ی تصویر زیر با هم گفت‌وگو کنید.



۱- با مفرد کلمه‌های زیر، جمله بسازید.

مقاصد لطایف

اخبار اسرار

۲- جدول زیر را کامل کنید.

رکن چهارم	رکن سوم	رکن دوم	رکن اول
مانند	داشتن برگ	غنچه	کتاب
			دانش
		صدف	
	روشنایی		
همچون			

۳- به نظر شما زیباترین بیت درس کدام است؟ آن را با خط خوش و زیبا بنویسید.

۴- به نظر شما در آینده کتاب‌ها چه شکلی خواهند شد؟ در دو سطر بنویسید.

۵- «ژولورن» نویسنده‌ای است که سفرهای خیالی فراوانی داشته است؛ مثلاً به اعماق

اقیانوس، به دور دنیا و کرات آسمانی سفر خیالی کرده است. شما نیز گزارشی از یک سفر خیالی، بنویسید.

۶- انشا:

- رعایت فاصله (حاشیه‌گذاری) در دو طرف متن انشا به زیبایی متن شما کمک می‌کند.

- یکی از راه‌های زیباتر کردن نوشته و تأثیربخشی آن، به کارگیری آرایه‌ی «تشبیه» است.

شوق آموختن

نوشته‌ی زیر، خاطرات دوران اسارت یکی از آزادگان سرافراز میهنمان است. روایتی است که شوق آموختن و امید را بیان می‌کند.

حسین علی، یکی از بچه‌های خراسانی بود که اصل و نسبش برمی‌گشت به یکی از روستاهای اطراف قوچان. خودش هم بزرگ شده‌ی همان روستا بود. در اردوگاه‌های مخوف رژیم بعث، روحیه‌ی غالب اسرای ایرانی، روحیه‌ی مبارزه با سستی و تنبلی بود. تنبلی در آن‌جا به معنای تسلیم شدن به شرایط سخت اسارت و دست برداشتن از اصول و آرمان‌ها بود.

با وجود تمام محدودیت‌هایی که نیروهای صدام درباره‌ی ما اعمال می‌کردند، بچه‌ها برنامه‌های دینی و فرهنگی و ورزشی خوبی داشتند. حفظ کردن قرآن، دعا و حدیث، امری بود که همه به صورتی خودجوش دنبالش بودند. خود من با وجود این که در دوران درس و مدرسه، وضعیت نمره‌هایم هیچ تعریفی نداشت، توانستم شانزده جزء از قرآن شریف را حفظ کنم. برنامه‌ی دیگری که انجامش برای اکثر بچه‌ها به صورت امری واجب درآمده بود، یادگیری علوم مختلف، زبان عربی و دیگر زبان‌های خارجی بود.

حسین علی که از بچه‌های آسایشگاه ما بود، برخلاف خیلی از اسرا، تن به چنین برنامه‌هایی نمی‌داد. البته روحیه‌ی کسلی نداشت. ولی دل به آموختن و یادگیری نمی‌داد. یک روز که مأموران صلیب سرخ آمدند و طبق معمول به همه کاغذ دادند تا برای خانواده‌هایشان نامه بنویسند، حسین علی را دیدم که کاغذ به دست، گوشه‌ای ایستاده و به این و آن نگاه می‌کند. می‌دانستم سواد ندارد ولی رویش نمی‌شد به کسی بگویند برایش نامه بنویسد. رفتم پیشش؛ گفتم: «چیه حسین علی؟ می‌خوای نامه بنویسی؟». گفت: «ها».

گفتم: «برای پدر و مادرت؟».

گفت: «برای مادر بزرگم، «گل بی بی»، که خیلی دوستش دارم». حسین علی بچه‌ی صاف و صادقی بود. تمام دل خوشی او بی بی بود و حالا هم که اسیر شده بود، باز نهایت مقصودش، گل بی بی بود. به او گفتم: «بابا بگذار اون بی چاره راحت باشد». رنگش پرید و گفت: «برای چی؟».

گفتم: «آخه...».

فوراً گفت: «آخه که چی، یعنی می گی مرده می شیم؟».

گفتم: «شاید بمیریم، شاید شهید بشیم، شاید هزار و یک بلای دیگر سرمون بیاد». یک دفعه قیافه اش جدی شد و مصمم گفتم: «تو ممکنه هزار و یک بلا سرت در بیاد ولی من مطمئنم که برمی گردم ایران».

او از این نظر روحیه‌ی خوبی داشت. «حاج آقا ابوترابی» همیشه وجود چنین روحیه‌ی پر از امیدی را در بین اسرا، می ستود. خودش وقت‌هایی که توی محوطه راه می رفت، بند کتانی‌هایش را محکم می بست. بعد هم به در اردوگاه اشاره می کرد و می گفت: «به محض این که در باز بشه، من اولین نفری هستم که می رم ایران».

به هر حال وقتی دیدم حسین علی مصمم است برای بی بی نامه بنویسد. کاغذش را گرفتم و گفتم: «بیا تا برات بنویسم».

شروع کرد به گفتن. بعد از احوال پرس و چاق سلامتی، گفت: «بنویس بی بی، من تو رو خیلی دوست دارم، منتظرم که یک روزی از این جا آزاد بشم پیام و یک بار دیگر قصه‌های قشنگت را گوش کنم».

اگر به لحاظ کاغذ در مضيقه نبودیم، فکر می کنم به اندازه‌ی یک کتاب حرف داشت که برای بی بی بنویسد. به هر حال آن نامه از طریق مأموران صلیب سرخ به ایران رفت. مدتی بعد، جواب نامه آمد.

خجالت می کشید بیاورد پیش من. ولی به خاطر بی سوادی اش مجبور بود این کار را بکند. نامه را آورد.

وقتی خواندم، چنان گل از گل حسین علی شکفت و نیرو گرفت که گمان می کنم اگر همان موقع در اردوگاه را باز می کردند، تا دهاتشان یک نفس می دوید! گفتم: «مگه بی بی چی نوشته که این قدر خوش حال شدی؟».

جا خورد. گفت: «خودت که خوندی چی گفته».

گفتم: «من برای تو خوندم، خودم که نشنیدم که اون چی گفته».
باز گل از گلش شکفت. گفت: «راست می‌گی؟».

گفتم: «آره بابا، من که دقت نمی‌کنم بینم اون چی گفته».

به سبب سادگی زیادی که داشت، باز شروع کرد حرف‌های او را برایم گفتن. در این لحظه فکری به خاطرم رسید که دیدم بهترین فرصت است برای عملی کردنش. همین طوری گفتم: «من این خط آخر نامه رو برات خوندم حسین علی!».

زود گفت: «بگو بینم چیه».

گفتم: «بی‌بی نوشته من می‌دونم که اون نامه رو خودت نوشتی، تو باید سواددار بشی تا از این به بعد خودت بتونی برای من نامه بنویسی».

همان‌جا فی‌المجلس از من خواست که به او خواندن و نوشتن یاد بدهم؛ من هم از خدا خواسته قبول کردم.

دیدم بهترین راه تأثیرگذاری روی او، از طریق همین گل بی‌بی است. در جواب نامه‌ای که از طرف حسین علی نوشتم به عنوان یکی از دوستان او، از بی‌بی خواستم در جواب نامه‌هایش، به او تذکرات دینی و مذهبی بدهد. مثلاً حسین علی اکثر اوقات، نمازش را آخر وقت می‌خواند. از بی‌بی خواسته بودم درباره‌ی فضیلت نماز اول وقت، برای او چیزهایی بنویسد و از او بخواهد این کار را بکند.

آمدن نامه‌ی بعدی بی‌بی همان و تغییر حسین علی همان؛ حتی یک نمازش را هم نمی‌گذاشت از دست برود؛ همه را اول وقت می‌خواند.

تذکرات لازم دیگر را هم از همین طریق به حسین علی می‌دادم؛ مثلاً به او می‌گفتم: «بی‌بی گفته چرا با بچه‌ها شوخی می‌کنی و اونا رو می‌زنی؟» یا می‌گفتم: «بی‌بی گفته خیلی خوبه که دوشنبه‌ها و پنج‌شنبه‌ها را روزه بگیری».

از همان لحظه‌ای که این را می‌شنید، رفتارش را در آن مورد اصلاح می‌کرد. او کم‌کم، قرآن خوان و حافظ قرآن هم شد.

جریان سواددار شدنش هم حکایت جالبی داشت. برای این که عراقی‌ها به ما شک نکنند تخته سیاه ما باغچه یا هر جای خاکی دیگری بود. من شکل حروف الفبا را با انگشت روی خاک‌ها می‌نوشتم و اسمش را به او می‌گفتم.

قرار بود که هر روز چهار حرف یاد بگیرد ولی چون حافظه‌ی خوبی داشت، سی و دو حرف را

ظرف سه روز یاد گرفت. وسیله‌ی کمکی دیگری که برای آموزش حسین علی به کار می‌گرفتم، نثریاتی بود که به زبان فارسی نوشته می‌شد. از آن‌ها به جای کتاب استفاده می‌کردم.

ظرف یک ماه کارش به جایی رسید که با گذاشتن حروف در کنار هم، کلمه می‌ساخت و یا کلمات سخت و آسان را با هجّی کردن حروفشان، به راحتی می‌خواند.

حدود سه ماه بعد بود که بالأخره موفق شد اولین نامه را با دست خودش برای بی‌بی بنویسد. در آن ایام حسین علی به قدری خوش بود که انگار اصلاً احساس نمی‌کرد در اسارت است. مدّتی بعد، از هم جدا شدیم. او رفت اردوگاهی، من هم رفتم به اردوگاه دیگر.

یکی دو سال بعد، به دلیل حسّاسیتی که فرمانده اردوگاه نسبت به من پیدا کرده بود، مرا به تنهایی به اردوگاهی دیگر تبعید کردند. چنین تبعیدی، یکی از شکنجه‌های بد روحی بود.

یک روز، سر در گریبان، گوشه‌ای نشسته بودم که دیدم یکی از مأموران صلیب سرخ از کنارم رد شد. یکی از اسرای مترجم هم پشت سرش راه می‌رفت. این مترجم داشت مثل بلبل با او انگلیسی حرف می‌زد. گفتم: «چه قدر قیافه‌اش آشناست».

یک آن از جا پریدم؛ گفتم: «نکنه حسین علی باشه».

ولی باز با خودم گفتم: «حسین علی چاق بود، این لاغره».

دنبالش رفتم. به او که رسیدم، دست زدم روی شانه‌اش.

برگشت طرفم. گفتم: «سلام علیکم».

مرا نشناخت. گفت: «سلام!».

بعد هم خیلی مؤدبانه و با کلاس ادامه داد: «هر چی می‌خوانی به اون بگین، بفرمایین تا ترجمه کنم».

منظورش آن مأمور صلیب سرخ بود. گفتم: «نه من با این‌ها کاری ندارم؛ من دنبال کسی به اسم

حسین علی می‌گردم». تا این را گفتم، زود مرا بغل کرد و داد زد: «حسین! خودتی؟»

مأمور صلیب سرخ برگشت و به او خیره شد. فهمید زیادی احساساتی شده. زد روی شانه‌ام و

گفت: «بذار این بابا رو راه بندازم، الان می‌آم».

آن روز فهمیدم که او کاملاً به زبان انگلیسی هم مسلط شده است. مدّتی بعد از آزادی، یک

روز یکی از دوستان حسین علی را دیدم. وقتی سراغش را گرفتم، گفت: «بابا اون دیگه ما رو تحویل

نمی‌گیره، این قدر نابغه شده که همه‌جا دنبالشن!».

حکایت زمستان، با اندکی تصرّف و تغییر

فرصتی برای اندیشیدن



- ۱- با توجه به متن داستان، داشتن انگیزه، تا چه اندازه سبب موفقیت و پیشرفت می‌شود؟
- ۲- چه عواملی می‌تواند شوق آموختن را در نوجوانان ایرانی، تقویت کند؟